

اسفندماه "حوتهمه" که از راه می‌رسد، بوی بهار از نسیم شنیده می‌شود، گویی در طبیعت روح بهار دمیده است. رنگ شاخه‌های درختان از سیاه‌ی به سبزه می‌زند. سیاه بهار نم‌جا بازمی‌کند. گرچه هنوز سرما هست و باد می‌گزد، اما اگر هوا اندکی چهره بگشاید، جوانه‌ها می‌شکفد و شکوفه‌ها لب به لبخند می‌گشایند و به پیشواز بهاری می‌روند که در شرف آمدن است.

در این هنگام از سال نوروزی خوانها می‌آمدند. چند مرد که یکیشان خوش صدا بود و اشعار نوروزی خوانی را از برداشت شب که سنگین می‌شد و دوسه ساعتی از آن می‌گذشت، آنها پیدایشان می‌شد و صدای گرمشان از دور دست در کوچه می‌پیچید و خواب از چشم منتظران می‌ربود و شوق بهار و عید و نوروز را در دلها زنده می‌کرد.

آنوقت‌ها، سی، چهل سال پیش، از تفریحات و سرگرمی هشت نه سال پیش خبری نبود؛ برق همه گیر نشده بود، تلویزیون که هیچ، در بسیاری از خانه‌ها رادیو هم پیدانمی‌شد. اکثر مردم، به ویژه روستائیان زودشام می‌خوردند و آماده خواب می‌شدند. رشت شب زنده دار هم به خواب می‌رفت؛ بویژه مردمی که می‌باید سحرگاه بیدار شوند و بی‌کار بروند و مغازه‌ها را از صبح زود بگشایند. لاجرم وقتی نوروزی خوانها می‌آمدند، گروه کثیری از مردم یا در خواب بودند یا در حال خوابیدن. صدای نوروزی خوانها که در محله می‌پیچید، با سکر خواب شیرین بهم می‌آمیخت و رویایی زنده می‌شد و حقیقی:

"سرخوان"

نوروزی نوسال آمده

گل به گلستان آمده
خبر دهید بر شاخه گل
بلبل به بستان آمده
و دیگران، واگیرکن‌ها، نفس در نفس خواننده اصلی تکرار می‌کردند: نوروزی نوسال آمده... صدای کشدار و زیبایشان خیر می‌داد که نوروز در راه است، فصل شکفتن، روئیدن و طراوت، گام در راه دارد. قلب کوچکترها از لذتی وصف ناشدنی پر می‌شد. همانطور که در بستر دراز کشیده بودند، به سال تازه، لباس نو، پول عیدی، تعطیلات نوروزی، تخم مرغ بازی و دیدو باز دیدو اقوام و خویشاوندان و... فکر می‌کردند. شاید بزرگترها را هم اگر در اندیشه نونوار کردن بچه‌ها نبودند بفرق می‌انداخت که بهر صورت دستی بالا کنند و شادی افزای بچه‌ها در ایام نوروز باشند و دنیای کوچکشان را از خاطر لبریز کنند.

گفتیم که این پیام آوران نوروز، دویا چند مرد بودند با فاونوسی در دست. یکیشان سرخوان که بیشترین اشعار را به تنهایی می‌خواند و دیگران واگیرکن یا کیسه‌ای بردوش یکی از آنها برای جمع آوری هدایا، اینان در آنچه که می‌یافتند انباز بودند. آنها غالباً به هنگامی که تردد در کوچه‌ها به حداقل می‌رسید می‌آمدند و می‌خواندند به نشانه فرا رسیدن نوروز. وقتی می‌خواندند و صاحبخانه را دعا می‌کردند غالباً هدیه‌ای در یافت می‌داشتند که مبلغی پول، مقداری برنج یا چندتایی تخم مرغ "در روستا" بود. آنگاه به درختانهای دیگر می‌رفتند. گاه صاحبخانه که مقدم نوروزی خوانها را مبارک می‌دانست و پرشگون، آنها را بدرون خانه می‌آورد که به تمام و کمال برای اهل خانه بخوانند؛ از همه‌شان پذیرایی می‌کرد و مبلغی هم می‌پرداخت که ناز-شصتتان.

نوروزی خوانها غالباً از اعضای گروههای تغزیه، پرده داران، معرکه -

رمضان مقارن می‌گشت، بهمان آهنگ مصیبت می‌خواندند، مصیبت صحرای کربلا و به میدان رفتن علی اکبر "ع"، و گاه در یک فراز شعری از درد و آزارده نام نام می‌بردند.

نوروزی خوانی فن بدیهه‌گویی هم داشت. نوروزی خوانها که غالباً اهل محل و منطقه بودند. بخصوص در روستا، وقتی بر درختان می‌خواندند، در پایان از صاحبخانه و بچه‌ها بایش نام می‌بردند و برای او آرزوی زیارت کربلا می‌کردند.

"سرخوان" صاحبخانه‌ی بابنا
ایلاهی بیشی کربلا
"واگیرکن‌ها" آمین
"سرخوان" تی زن وتی زا که همرا
بیگیری قفله طلا را
"واگیرکن‌ها" آمین
"همه با هم" نوروزی نوسال آمده
گل به گلستان آمده
خبر دهید بر شاخه گل
بلبل به بستان آمده
و اگر از چندخانه تا امید بازمی‌گشتد

خبر دهید بر شاخه گل

یادی از نوروزی خوانی در گیلان

از: محمد بشرا

وکسی دست فتوت از آستین کرم بدر نمی‌آورد و هدیه‌ای نمی‌داد، کار به هجو و هزل می‌کشید؛ گاه دعا به نفرین بدل می‌شد. اما این مورد قضیه بیشتر شکل شوخی نوروزی خوانها را داشت با اهل خانه آشنا.

بهر صورت هر چه بود تلاشی شورآفرین و حرکتی شادی بخش بود در رویا رویی با نوروز و بهار. اما در بسیاری از روستاهای گیلان این رسم را بجای شب در روز به مرحله اجرا درمی‌آوردند و در بسیاری دیگر نیز چون شهر رشت نوروزی خوانی ویژه شبانگاهان بود.

پادشاهان به خیر که سفیر دلخوشی و هد هد سبا و پیا میران شادمانی بودند.

گیران و مرثیه خوانها بودند که اندک سواد داشتند. آنها تا دیرگاه بر در منازل می‌خوانند و چیزی می‌گرفتند و بساط زندگی خود را از نوید دادن به آمدن نوروز، رو براه می‌کردند. در آن دل سیا ه شب صدای غمناکشان، بجای غم، شادی می‌آفرید، شادی سالی تازه و نوروزی دیگر که در راه بود، شاید سوار بر ابری سپید با کولباری از گل و شکوفه و سبزه. نوروزی - خوانی را شاید سابقه‌ای بس طولانی باشد. اما من بجز اینکه از معمرین پرس و جو کرده و سابقه‌ای قریب به یکصد و پنجاه ساله برایش بدست آورده‌ام، در جایی یا کتابی چیزی بعنوان رد پای قدیمی از آن نیافتم.

اشعاری را که نوروزی خوانها می‌خواندند دارای مضامین مختلف بود. از همه چیز، همه جا و همه کس گفتند. از جور و ستم ارباب دختان که آه در بساط رعیت باقی نمی‌گذاشت، از دست تنگی و گرانی، از ظلم و جور حاکم بر زمان، از زن ناسازگار. زمانی که و روز با محرم و صفری ماه

